

و تسلط
 شروخان غلام بر حکومت ایران
 در فتح تازی ملک تغلق بران باوقای کامل رسید
 ۱۳۱۴م از خزینہ غلامی بجا آمدن تغلق نقل نمود پس از آن دست آوردن
 سلطین تغلق بود و حق که بصر ناصر الدین محمود شاه بن ناصر الدین محمد شاه را بدین
 غیر و زنده ابریک تغلق باعث گشتن او شاه انقلاب بدین شای و بی بیامده
 سقانت سلطنت از آنست و اما در این زمان دولت محمد بن تغلق شد و بعض
 بن فتح خان بن فیروز شاه را داده مشرف دولت نمودند و در ۱۳۹۱م
 بکار طبع و متطابق با شاه ماندند در فرق متخاضین از ۱۳۹۱م
 در ۱۳۹۱م پیشانی سلمه ادریس تغلق اوقات می نمودند که یک ساله طلبه فخر از تبریز
 تکوید وین حسین تغلق اوقات می نمودند که یک ساله طلبه فخر از تبریز
 صاحبقران از اوق حضرت و ایقان اساحت بندرستان در تبریز و بیج تا تبریز
 بندرستان حکم دوازده گون نهادند جز خداد که با هم سازت در تبریز گشت و در
 دست خیزند و در اول ستاد عثمان بیست هر که افتاد گشت سرخوردن درین
 انقلاب الداس گویید خیزندای زینکارانند راجه گویا شده بود گردید و بعد
 پیشکس بر هم بود و چویت که بعد اعطای راجه کرایت پس راجه بانکار گویا ریاری
 ۱۳۲۲م ۱۳۱۵م
 سلطان باریج لودی بجناب باریج شاه
 و پوزن چیت

براجب
 کرایت بود تا ایضا در کار
 در ۱۳۱۴م از خزینہ غلامی بجا آمدن تغلق نقل نمود پس از آن دست آوردن
 سلطین تغلق بود و حق که بصر ناصر الدین محمود شاه بن ناصر الدین محمد شاه را بدین
 غیر و زنده ابریک تغلق باعث گشتن او شاه انقلاب بدین شای و بی بیامده
 سقانت سلطنت از آنست و اما در این زمان دولت محمد بن تغلق شد و بعض
 بن فتح خان بن فیروز شاه را داده مشرف دولت نمودند و در ۱۳۹۱م
 بکار طبع و متطابق با شاه ماندند در فرق متخاضین از ۱۳۹۱م
 در ۱۳۹۱م پیشانی سلمه ادریس تغلق اوقات می نمودند که یک ساله طلبه فخر از تبریز
 تکوید وین حسین تغلق اوقات می نمودند که یک ساله طلبه فخر از تبریز
 صاحبقران از اوق حضرت و ایقان اساحت بندرستان در تبریز و بیج تا تبریز
 بندرستان حکم دوازده گون نهادند جز خداد که با هم سازت در تبریز گشت و در
 دست خیزند و در اول ستاد عثمان بیست هر که افتاد گشت سرخوردن درین
 انقلاب الداس گویید خیزندای زینکارانند راجه گویا شده بود گردید و بعد
 پیشکس بر هم بود و چویت که بعد اعطای راجه کرایت پس راجه بانکار گویا ریاری
 ۱۳۲۲م ۱۳۱۵م
 سلطان باریج لودی بجناب باریج شاه
 و پوزن چیت

از آن
 طاق مستور ساخت قنای بیگانه را
 در جو بیای پنهان پشت زین شاه زمان شاه را سر
 وزیرش محمود شاه را سینه آن شهبامروت کابرتین
 خطی است در کارشاهان بی بی که با شاه خویش ندارد کسی بدگفته چشم از صدم
 اوقت پوشیده جهان بین زمان شاه باید هم چشم کشیده صاحب الایچون و خلل
 کرد و وزیرش را قتل نمود شاه شجاع بر او پیش در ۱۱۰۳ هجری قمری
 در سلطنت افغانان عروج یافته محمود در زندان رعاش پیشواری را کینیرد
 در ۱۱۰۳ هجری قمری بمش این زافات در کبیر بود پیشک سلکات بد الفتن
 روزی بمحلات دین سلکات بطوفت و رفت در بچون استعدا در جوار
 شین محمود شاه از سرگشته شلوغاش پیشواری ایام شاه شجاع بعین
 ستمان را فرستاده این زخم تمام و تبس الاطام که در اندک روز علفان بود
 داد از غایت حمل قبا محلات را بدین جموری که در فخر یک اسطاب العالم بود
 انشال و شستن خنما که است افتاده بود در دریا که کرده بخت شجاع
 در زند و شاه شجاع در خزینه خاص نگه داشت تا ایام ۱۱۰۴ هجری قمری
 ۱۱۰۳ هجری قمری شجاع خان شهنشاه و در ۱۱۰۴ هجری قمری
 کابل را بدینان

مستور
 موده مست پشاور کلاکت افغان
 نعت در نگار شده شیر محمودان مقتول و شهنشاه و شیر
 نغز در کابین دین اختلال انقشای شورش و طایف نام شهنشاه
 بنماز نعت ایدت با سینه علی محمد شایه خود را از بند و از ناید و نیز
 افزا که در قزوین فتح خان بود سینه کبیر بن لاق صاحب وقت از پیش
 بیاعت طالع سوسو خویش باز نام حکومت و در ۱۱۰۳ هجری قمری
 آورده شاه شجاع آورده و او اگر دیده از جاده را بود و خوری ببره جات
 استقر بافت و بقره خود از نیت نگار ایچا بود که آن از شاه در ۱۱۰۳
 و ۱۱۰۴ هجری قمری برین حکومت لایق و ملاقات رفت نیت نگار شهنشاه تخت
 نموده بود به حال سانی دال تحت ملاقات رفت نیت نگار شهنشاه تخت
 و بیاری و کاش بلاخطا آورد بعد در ایام شجاع بر اول بود بی او زمان
 فرات ز شاه و دادار یکیم نیت حیرت او در خان لقب بود داد خان جم مهم
 خود را مصوب محمود صلیق خان برایش از راه پوسف نزل فرستاده بود
 فرودش کردیم بنور سال تمام نیت که آنکس بی موطر و عنادی بروس کار آورد
 که خطا محمودان حاکم شیر کوشمن دوست نماین شیر محمود خان وزیر مقتول
 ساخت که نوز و تصدی امر سلطنت شود ظاهر
 در قابل ایجاد و در قاشاری
 در آمده

سمان جنگ بود شاه شجاع بیرون
 نری شاه کشته گریه
 زید بر آن دهنده بود بیخ
 در نهایت عجلت روزگار
 کون کردین بین عطا محمد خان
 قواری صاحب بودم قوم پهلوان
 دریل و بارشند و طرف شاه را
 کز پیر بر زین پند می نمود
 زینت نمود و در سب کیم
 در این بیعت شکر و اتفاق کرده
 سعادت نمود و کسرت ویزیر
 شاه شجاع را از مجلس بر آورده
 پسر و او شاه را به لاهور
 اعزاز عاکرم الامام
 مقرب ساخت و هم شاه را
 منصفه به برادری
 بود

در سب شاه
 آن سید از برادری و در شاه
 زینت نمود و در سب کیم
 در این بیعت شکر و اتفاق کرده
 سعادت نمود و کسرت ویزیر
 شاه شجاع را از مجلس بر آورده
 پسر و او شاه را به لاهور
 اعزاز عاکرم الامام
 مقرب ساخت و هم شاه را
 منصفه به برادری
 بود

تخالف و فساد نکرده و بقدر
 میادوی یوم التذاریع و متقاد با هم باد شاه
 ۱۱۱۳ هـ و ۱۱۱۴ هـ ظهور آمد و ادبی سرور شده کنشیکان
 همکارش را استقامت و از صدق دل میدانت که در خود شکر بخت سنگ
 پیر و این امر در ۱۱۱۳ هـ و ۱۱۱۴ هـ ظهور آمد و ادبی سرور شده کنشیکان
 قسی القاب با رغاست نمود برین هم بعد دور و در حاجات ملاقات حرم رفت
 از غرض چندی به صورت گذشت تا اینک شاه را یکا خدزی سرور در حرم غلامان
 حکام کشیم و بلا طعم بود استقامت کرده و بیعتش پدید و در ایام خود در بیعت
 بیستم و بیست و یکم در ۱۱۱۳ هـ و ۱۱۱۴ هـ عازم پشاور شده شاه را با خود
 استقامت در حرم خانان و در ۱۱۱۳ هـ و ۱۱۱۴ هـ عازم پشاور شده شاه را با خود
 فتح خان از پشاور و گردانید و کربا خود بر دو منزل رفت و اسب
 کرده شاه به پنج و بیست اسب که در آنجا رفت و در اول پندی گذشت و با قضای
 در قبل از اسب و اسب که در آنجا رفت و در اول پندی گذشت و با قضای
 شاه بخند بود و نیز خندان به تنهای حواله فرستادند شاه سبب
 پس بعد از ای اطلاع پیش و بلطاین لعل گذارند و غیب ترا تا کسب
 بیعت شکر شاه را با محصلان شدید الحفاظت در ایام برده
 برای پیش از زمان خرابی جهت سکون
 و تمام معین کردن

و با پادشاهان
 بیعت بر داشتند شاه را این
 تو بیعت و قطع حق نیست چو پیش از آن در بخوانست
 نور از تابه آندوی پای شمع مانع ازین حیات منی چنانچه در قانع خود بنگار
 در دوران معین از فرط ملاقات جا بردارید بر چاک میکردم و بخوار از سرگین بر
 فتنان نیزم از آرزوی شکر فلک بختی تا عرصه روزگار برین تنگ و پست
 نظام از هر تنگ شد و بجز فراریان بهستم البته آن را پندیدم اما باقی
 روز قناری میباید باینکه در قنار زیرا که از این ایشان منافی نبوده غیرت من
 پوزنستوست و در دست من بین سلمان لولس اسنان و از این پس اعطاج
 اول در بیعتی است عیال شدم و پنهان کردم و در بیعتی که در آنجا
 مغز آن نمودم و من بیدار آن غریبان را که در آنجا بودم و در آنجا
 شکران را که بیعت آن کار تقریر و در آنجا که در آنجا بودم و در آنجا
 قریب کس نشود مثل زمان بنور ساختن گاه بیاید چه چاره او می لغزشانی
 و با اقرار که سوال آن قوم بود بر آوردند و در گاه بیاید که آن قابو بود
 نشانیده بصوب بود بیاید آن از بیعت بودی با دولت آگری جای نمود
 پس استم از روزی فرمودیم شاه نوبت چو شکر او را
 پس خود را میخواست بود ایستاد فرستاد
 بیعت شکر او را
 گرفت

استقرار اموال عیال کرد
 ششزاده انصه اوقتی جمعی صورت حال را بر کسی
 از نمودن نیست شکر تحقیق و تعیین کردن را بر سر می شای بیفت
 نیتش کرمه در شاه گلزار بیان سخت برگاشت و شاه عیال خود را
 از نیک و چین قوی کردن آن کی از اطراف و جوان پادوم میاد
 نیز در دیده همه شکر جای آورد و وقتید بند محافظان بر شاه سخت تر
 شب لکلی اسبان کشت یعنی آرزیش بره بار افشاید ویت سر برای و گند
 چیا نیز از نظر بود و در عطار و آن بیت دشت لغز تمام شب شلما بست
 در راه ویت گشت و در سوزیک قزمان درون کجی بینهو شایه چو شده
 بیگونی گشت که تمهید بر هوالمس فخری بر سید و آید درون درون گشته
 در آن شب سوز خودی شد و نیز بهوش میسایند که آید لا یور نفس
 بر این زمین در سانه است کشته را در و در خنده بجز و صخره چنود دارد
 در آن شب درونی بر آوردن جهان بین شاه و انصه در روز به بار
 آوده گشته و در اکرات و خنده هم نیات سخت گیری و تفاوت قلب
 و سل انجاری سیکرند و هر آن دربان مطالبه الماس فخری و تمهید
 می نمودند و شاه از شاه پاره آن حال مرگ را
 بر زندگی جهان میداد

دوست اینجا
 در بارگاه و دفع هم و غم در از کرده
 نسلت نجات از دست این مدوی بیان سیکر آید
 نیندی لغز بل بر کار از صورت تکلیف و جو گرفت یعنی در بره با این اولی
 شاه حبیب بود بر او حسن خان و در گیشین غدنتان شاه با داشت
 و از انصه از خان بنوده بر تو بر ویر کی تو از نشتن بیستم راه کرده و شاه
 ایام و از نده شاه وقت رفتن کجا پیش شاهین و جوانی که خود نظر کرده
 شاه حبیب و سوم بود وقت شای بر رویش نیا و جوانی که خود نظر کرده
 ایام فرموده از تو اند حرکت و کلمات متنا و استخوانی در گذار درون فوای جوان
 در آن شب این نداشت و در آنی را فرموده با حاجی مذکور در گذار درون فوای جوان
 قایم بود و فوای ناز سکن شاه از مری دادید و در طبیعتان در بیست و
 کب کشت و در شاه مطمن شده اند با س منور و خود را از طرز تقوا و اجابت نداشت
 و از روی استاری ساخته بر سر چیمه و در کوزن هماری در ویت و نداشت هیچ
 مقیم از از نشت عسکری یک در بیست و تقیاب و پاد و از نظر خود کسبان
 بر ایام جوان و بر او طالب خات که آید از خود را از طبیعتان از نداشت از روی
 بود از نشت منور و در کوزن هماری در ویت و نداشت از روی
 در آن بین آید نداشت

بزرگ شکت
 و صعبت بیرون رفتن و با ستم
 خود که پیشتر از آنجا منتظر قایم بودند هم نشدند
 و در بیای راوی بعد از فرج سلغز که عبور کرده بسیار کوش
 کسینه و الماس فرخ و غزه و جواهر هم را شاه اند و باقی دست خوش
 با بیجان نگار بیان ملاقات و خجست نکالت و قتل گورنر جنرل
 اردک صاحب بدار و در ۱۲۶۳ و اعیان شورش و شب سردان حکومت
 بدار و در ۱۲۶۳ سال والی لاهور در آن چند اواله اش و خود سری افواج
 پنجاب پنجیل حفظ نمود مالک محرم کمانگری لشکر سردات پنجاب
 سر کرده بودند از فرج لاهور تا طاقت اندیش حملات نمود که شکت فاش افتد
 و کاپ پنجاب تمامه منظم کمال محمود کمانگری گشت و ضبط خزان لاهور بطور آه
 از وقت کرده نوبت بدیدار کلاب سنگ و نیز که بعد خود الاستقلال را چه
 کوشیدند به اقباض گورنر مذکور در آمد صاحب بیون الذرمان را بطور بدی برای
 نند که لندن فرستادند و با شاه لندن بدستکاری حکاکان آنجا دست نموده
 بعد از آنکه در عیاد و غیره ایام بزرگ بسینه نیز نمودیم شبیه آن بود و شکرده
 در عیاد و شبیه اینها نیز نامردین شاه شایسته ایران
 در عیاد و غیره که بویب سیاحت اول نمود
 می گفتم که شبیه گورنر
 در لاهور

درست کرده
 بودند اصل الماس را در لندن
 از شکرده بیان کرده با شاه شایسته ایران کرده بسینه نیز
 در لاهور بود و در فرج سلغز که عبور کرده بسیار کوش
 بالمال درین ایران سرای عالی و درنگار اسکالی از تصانیف و نگار و نقایب
 سپه زوران هم پیشتر تغییر و فرافتن پر است و تا بوزن عقول از سبب شایان
 بست و بود هر دو در یک وقت و در سر و سر تحصیل امور انفسانی در زمین میان
 چو خدمت و اخلاف و اجاف بر دیگران جا بر بسینه و پنجیل هم در اندر
 امور با بیستی سرور و بشیر و تا هم تحصیل در تحصیل امور از با کلاب سپه زور پنجاب
 فکرم خجست سنگ بنای شایع و در آن امور بصیست از جمله کار از اصوات
 افعال زمین قبل از شخاص اقبل بطور آه و در این مکان مثل فرات صورت
 که از احسن و قباچ خود هر آن و خطه تبیشده سازند در اکتاف فعال
 و ترک در آن نمایند و نماز یکی و دیگری و خوب و در کابل بعد از لاهور و کلاب
 خود بخارا ایندگان گذارشته و آنچه کاشته جان صد چندان در ویدر اند
 تا اینکه تا همین نیز قدم بقدم افعال بسینه بگذرندگان نند و سالک جان
 مگذارند به چندان قوی بکالت اقتدار خود و شکرده انوار
 و در العزات بوده باشد که و قتل گورنر
 فلان بکالت ستمند
 و بکار بسینه

در اعانت و
 بجز این منتهی نظر پادشاه است که
 این نعمت بر درندگان نهد و بنامد از سینه پیکر
 است برین منتهی نظر پادشاه و نامان حقوق بودی حقوق نموده که در بر
 آوردن این منتهی نظر پادشاه است که در این بر نماند و حق پندارندگان که
 بعمل نماند و در پیش بیک نماند بگرچه بود بل عاود و نود و در جمیع قلوب
 شکفتان و بهر دیده اندگان که شیدین جوهر پیش بهار است که پیش
 اسرار است به موافق جلوه نگر دیده منافع دیگره متشده از ان کجول
 چه بود صاحب دل باید همواره در ان تمام و ان شکستگوشه از ان تمام
 بیکوشش و تمام قائلان آن فدا سار و بلوان
 معطرانده که نوز و وقت
 همیشه

اصطلاح
 توری و بیباخانواده با آن
 بالانجام روزگار و از خوشی در میان تمام این تا شاکا و از
 و بیچارگی که نوز و شیدان در میان تمام این تا شاکا و از
 از اصطلاح که نوز و شیدان در میان تمام این تا شاکا و از
 فاضل و با اولی الا بعد از نظر سید ملا بقا ملک المعبود و شمس و از
 و نطق بود که در غیاب و ناطق است با وجود من بر التاخرین و انقباضا نام جهان تیر
 و تاریخ قاجاریه و از باب بیست و ششم تا بیست و هفتم
 و حکمت این تاریخ مشهور تا بیست و هفتم
 بطال و بیفتات آری
 بیفت

خواجه نظام الدین اجمیری و سزانه زاده درین شاه و تاریخ افغانان و قصص من و تاریخ رشید اله بخانی و غیره کتب تاریخ فقهیه و غیره در ۱۰۰۰

پس فی الحقیقت آن الماس را با این قسم پنج نسبت نیست منسرح بین تفاوت ره از کجاست تا کجا
 هفت شقال را با شش توایچه نسبت باشد در تمام مملکت هند و ولایت ایران هر گاه حکامان را
 حکم شد که تختیهای این الماس تیرا شنند چنگاک روید مزدوریش خواستن که از این میان بختی عمده باریک
 شقات تراشیده میگذاشتیم که کوه تور و دریای نوز محمد شاهی را پیش این تختی با قدر و منزلت
 نباشد تا حال قسمیکه بود بودت و جوهر خانه سرکار داشته اند عجائب و دیگر از دیار
 هندوستان خاص از شاه جهان آباد شخصی نوی منحصی از قوم پرهیزان از من نام از چند سال
 وار و حیدرآباد شده که هر گاه کسی از ایران نامور عمده سرکار را منظر شود و مشا الیه را و کجا طلبیده

بخوابش تمام و خاطر داری تمام میگویند که اگر تکلیف نشود ما هم منتظر دیدن کمال شما هستیم شارا ایست
 بابت خود و حجره یادروالان ایشان نشسته یکجا اشاره میکنند از سقف مکان آن امیر رویه پیا
 بطور آب ناودان بر فرش میریزند و هزار چهارچوبها بیخ هزار اگر خواهد تا هر قدر خواست باشد
 می افتند و هر گاه با شرفیها یا بون با حکم همین قدر میریزند تا وقتیکه حکم نکند موقوف نمیشوند
 پینا پنج در مکان راجه و هراج بهادر رویه با قریب پنج هزار و شتر فیما قریب پانصد هزار سقف
 مکان ایشان بر افتاد و شارا ایست مذکور یازده رویه و دو شتر فی نذر راجه صاحب مذکور نمود
 چون بصراف دادند رویه بارامردی داد و شتر فیما را بر رویه با حساب بازار گرفت و در مکان
 خانخانا هم همین اتفاق شد بعد از شارا ایست شش یک چهارچوب جاندار و در اخراجات ذات
 و سه بندی و سواری میانه و سپان و فیل و شاگرد پیشه و غیره از دو هزار رویه ماهوار کم نیست
 که ماه ماه میدهد و اخراجات باغ که در چهار نوبی انگریز بهادر زمین خریده با حاش در آورده
 و هر روز تیاریش با لیت باغی تیار کرده است که بر سر مکان نشو و نجیب و در هر مکان فشر الطر
 و شجر و قالین عمده دایا گسترده دارد و حوضها بر یک با خترع نوبنو و اوضاع مختلف و لپند چاه
 در آیینان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد تر و بهر همین او تراکم اشجار لطیف تازه دارد
 صاحبان انگریز اکثر می آیند و میر میکنند و بسیار سپار کرده اند و خود شارا ایست در هر ماه دو سه بار
 جلسه تماشای رقص طوائفان خوشش صد او پیر دیان شیرین نوابا آشنایان و محبان و دوستان
 بطعام لذیذ می بیند با اینهمه مرد نهایت خلیق متشین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج و بیخبری و خیر و
 خیرات بسیار صرف نهایت ساده مزاج عجب و تجرتر در مزاجش با کمال نیست در بلده مکانهای
 متعدد خود و خریدی آورده فارغ البال خوشش گذران میکند در عرس و جازا و تماشای سیرکنان
 تفریح مزاج خود میکند و سوارش قریب سی جوان و پنجاه جوان بر قنداز و شیر بردار و تفنگ بردار

وده و وازده خدمتگاران شاگرد پیشه ذیل و اسپ میانه همه همراه میباشند اینهم از جمله حاجات است
بعثت گویند که تسخیر اجبه نموده است اما از لغویذ و فتنایه و عملیات و غیره ظاهرا هیچ بطنی ندارد السلام
عن الله والله اعلم بالصواب **عجائب و دیگر شئنیه فضل علی نام اهل بند بن سی و پنج سالگی**
سیرکنان از زیارت کربلای معلی و بخت شرف و کاظمین شریف و غیره سعادت حاصل نموده و در حیدرآباد
است کمانش اینک از زبان خود بنی استنانت او از چیزی بچیزی از بزرگ صدای جانوران خوشنویان
باریک نوای و شیرین صدای میگوید که لبیل خوشش الحان و چند ذول و پدا و ابلق و ویر و کچین و
اکن و شاک و طوطی یعنی مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها پاشنگا و نمیر سید بلکه در میان مجلس
مقرری اینها مثلآ در عرس سالیانه ای میان مرحوم سیت الملک ولد در سلطو جاہ اعظم الامرا که همه
اهل این فن قریب یکصد کم و زیاد بنفس ازین جانوران جمع میشوند در عین نظم سنجی و تفسیر مزاج
جانوران مذکور بر گاه فضل علی در میان اینها آمده بخوش صدای در میآید همه جانوران خاموش
شده بیچک به مقابله بینی آید همه را چه باور دور و پیروزید بند و بوقت سپهر شب که
در میان شتر میباشند او را فرموده اند بعد از آید و ساعت میکنند و از مرشد زاده با و امر او
صاحبان انگریز نیز فائده ما بر میآورد و علم و سینه و میر خزان و سوزدانی عربی نمیبهره وافر دارد

ذکر احوال متفرق از آنجا کیفیت میر یونس صاحب قاضی سره آبادی و بنا

دائرة ما و غیره ایشان و دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب تاریخ قطبشاهی بالقاب طویل مینویس چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطبشاه هم گفته
و نیز ابوالقاسم میر عالم در المہام سرکار در مدتیہ العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجا هم

در دیار ایران مخدوم باو شایان عالی تبار بوده اند و بجز مات شایسته جلیل القدر در راه الهامی
 و وزارت سمویانند و خود میر صاحب موصوف خدایات الیق و مراتب بلند گذشته و در حیدرآباد
 شده و در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه مختار دولت بوده درستی امورات سلطنت بآمین بسین
 فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و غیره فرود فریاد منتخب روزگار چنانچه قضایه عجز او اشعار
 دیگر که در تهنیت بنام سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
 معجزات و طهارت و تقدس و عبادت الهی موتهی گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و او را در
 وادعیات شایسته روز مشغول با وجود شواغل و نیاداری سزوتکامل و تساهل نمیدوشت و مشهور
 تر است که آنجناب بعد از انتظام امور سلطنت پادشاه مدتی در سلطنت سلطان عبدالرشید قطبشاه در عالم انزوا
 بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود و بیایان رسانید و متوجه معاملات و نبوی نمیکردید اما در باره
 عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور نام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نماند و نیز زبانی انتصاف الملک
 بهادر آدام الله عمره عرض بگی حضور پر نور که از جمله سرآمد مورخان عهداند متواتر با دراک و افهام
 عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نماند و آورده لیکن بزبان خالایق این بار
 آنقدر مشهور و معروف است که مرستم خاطر و مشهور نام که دل صداقت منزل با اعتقاد کمترین و منفقین
 و محققین و غیر محققین عالی القوم موافقین و مخالفین تکذیب آن راضی نمیشود و معنی اینکه کلام الجمهور
 و نفس الامر آن حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلیت بلکه در هیچ ادراک شبه نیست و غرض آنچ
 حکایات زبانی هزار خالایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود با همین سلسله که بطن بعد لطن
 استحقاق و اثن دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معالنه
 شده ظاهر انبظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دایره میر صاحب
 موصوف و بیان عجایبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دایره میر موسی صاحب قبله موصوف

که اندرون بلده حیدرآباد مومزار و گنبد آبختاب واقع است و دوازده قطعه شهرت است و درینیکه
بلده حیدرآباد با حدیث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پراشما سحرانی بوده
چند خانه برهنان بالای مقام شاه علی نبذه آباد بودند و اینها با طرف و جوانب بمسوات مثل
سیکا کول و راجیندر و دیگر قصبه با و قلعه با تا دریای شور رفته از حکام آنجا و عمایدین بنده ان
فانده برده شسته بخانه های خود ما آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش اسیر برده باز با طرف
و جوانب سفر نمی بودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان درینجا نبود اتفاقاً شاه چایع صاحب علی العزم
از نجف اشرف حسب الحکم و ارشاد جناب مظهر العجاوب الفرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شد
جاییکه قبر شریف است مقام گزیده بر گاه بعد ورود آنحضرت برهنان مذکور آنجناب را البتار
در ویشانه متوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجده آنجناب بهر متقد شده بهر روز صحبت
دست خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهنان سلمه تصرف زبانمانی نبود و کلام
باشاره بیکر و ندتا اینک رفته رفته و چند روز فیما بین ایشان حدیث شناسی هم بطور آمد صحبت
بدلها جا کرد چون رسته کلام سرکار از لکته و دیور کننده و غیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم رگبذ آنجناب را بزرگی و تقدس دانست می آمدند و بعضی یک شب و شب مقام میکردند
فی الجمله فرودگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی
اشخاص معتقد را فرمودند که بر گاه در عصر یک روز در این جهان روانه سفر آن جهان
یابند درباره تجیز و تکفین من زودی ز کتبه که از جناب میر المومنین علیه السلام
شخصی سوداگر مقرر شده است بروقت خواهد رسید او هم حساب ضروری همراه خود خواهد آورد بکار
مشغول خواهد شد شما هم مشرک حال او باشد و از طرف من سلام برسانید چون در عصر چند روز است
آنجناب بعضی عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبر گیران ماند تا اینکه روانه مقام آن صاحب خود گردید

مردم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجمیز و تکفین وارد
 گشت و با مور لابی پر دخت و شب در آن مقام پسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هر گاه مردم
 از حالش استفسار نمودند گفت از پنجاه شرف برای دستگیری کار شاه چرخ مرحوم سبکالحاکم امام علیه السلام
 معمول شده با اسباب ضروری بیستم و دویزد مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی بروی آن
 در ده روز خوابد رشت اینچنان بجا بیاید روز یکبار است پس از مدفون و آسوده شدن آن حضرت
 گذرگاه اهل اسلام بسیار زمین مقام شریف بعد از سالهای دراز که لبلبه حیدر آباد هم صورت آبادی
 در گرفت ورود حضرت پیرالدی علیها الرحمة ساعات چند معبر در خویش بوقوع آمد آنحضرت
 این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده در آنجا پسر برده نهادند. امجد اهل اسلام بموازه گردید
 تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در آمده با مردم بهر ای خود فرمود که هر گاه من قضا کنم غسل داده
 تکفین نموده منتظر باش که شخصی سوار سیاه و پیا با نقاب و نیزه در دست بعزت برق و باد خواهد آمد
 و در فون خوابت که در هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعجب مالش گردد و یا نام مبارکش
 پرر خیزد و اگر برگزیده پیر مسون این حال نگردد و روزیکه آنحضرت رات فرمود و موافق ارشاد هم
 مردان منتظر بودند که در وقت ساری بعزت تمام رونق افزا شد و نیزه را بر زمین زد و اسپ را بنیسه
 گذاشته نمود دست مبارک بر زمین نهاد و قبر تیار از زمین بر آورد و ایشان را در قبر فرود آورد
 موافق معمول قبر را بموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سم اسپ آنجناب متعجب
 گردید زایل گشت چون بر سنگ فرو نشاند زایل گردید چنانچه در پنجاهم بوقت مراجعت آنحضرت
 نقش بر سنگ بر آمد تا حال آنکه در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
 خود جناب مبارک مرتضوی علیه الصلوة والسلام بودند که برای دفن ایشان شریف آورده مراجعت
 فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت و غیره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات و طریقت

القصد بعد از آنکه میر مومن صاحب قبله وارد بلده شده و بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاه فایز گردیدند و دائره
 بیرون در دائره یافتت پوره زمین خریده و وقف ساخته بعد از آن این زمین دائره اندرون
 بلده که خود هم در آنجا دفن اند بخوش خریدی گرفته خاک پاک آریلای معلم طلبیه پاشیده
 وقف فرمود و یک حمام نیز به احداث در آورد و منسل آن چاه عمیق تیار کنایند و یک صد کس غلامان
 در خریدن و پیش از مسائل فقهی هر دو طریق امامیه سنت و جماعت آگاه ساخته تربیت نموده مهور
 کما تخمیر و تکفین اموات خلائیق بغیر گرفتن اجرت گردانید و مکانهای متعدد و دوکانهای بسیار
 و قطعات زمین خریده کرده در مدسکشن اینها و اولاد از آن اخراجات قوت الاموت خود را
 نموده است در آنکند تا حدی را اذیت نرسد و مهور کار مقرر می خود باشت زینا پنجه و این را
 اولاد آنها بسیار اذیت شده و گذشته و الحال که هستند خد متها بخوبی میکت زنهار برائے
 زنان و مردان برای مردان مهور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چرا که آن مکان با و مقطوع با
 و دو کالین حال از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقه علمای حکام با اینا کفایت نیکن گذران اینها
 بر اجرت تجیر و تخمین و تدبیر نیست است اما عیالین بقدر تقدر و خویش و نام آوری خود میدهند
 و سر انجام بسیار است میشود و غرض مرفه الحال اند و زنان عیالزکن سالار اینها است به بی و اسباب
 پاچه اموات را شوب و انیده و چوک بلده سیغروشنند و غراب دیده و دانسته برای کفایت خرید میکنند
 اما برای دفن خریدی زمین نیست که تمام دائره وقف کرده میر مومن صاحب قبله است خرید و فروخت
 ندره و الحال دو حصه زمین دائره در آبادی مکانات و بقدر و در آمد یک حصه یافتت
 که در آیینان قبرهای بیجا پانده تمامی از فقرا و کاطین و علمای مومنین و فضلا و اقرعین و امرای
 مخزین و نیز پادشاهان و شهنشاده های پیشین هر گاه کسی برای فاتحه فایز شود اول انیکه هر هر قدم
 بر سر هر سر فزازی افتد که بغیر شوکت و شان دینی در رگدز خلائیق در زیر تاب آفتاب

ناموش افتاده اند که هیچکس خبر ایشان نمیگیرد و یا خود منع نمیکند که چرا ما را پائمال نمایند بقول مرزا
 رفیع سودا شکر تکیه خاک کے تو چوڑ کے غافل بلنگ و خواب ۱۰۰ آخر تو سپری ہی ہے کہ چہانی پسنگ
 و خواب ۱۰۰ فاعتمد و یا آوری الا بصائر نعمت خان عالی نیز وہمیں دائرہ مدنون است اما
 قطعہ علیہ مسجد وارد الغرض میر صاحب موصوف کار سے کردہ اند و حسنائی نمودہ اند کہ تا تمام
 قیام مور و حسناات و ثواب خواہند ماند و ہستند اما کرات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ شے
 نمونہ از خرواری بیان شیوہ حقیقت اینکہ احوال دنیا داری و وزارت ایشان کہ در احوال قطب شاہ
 باز قاصد آمدہ است معنی اخرق عادات یکی آن کہ مشہور تر است و مردم غزہ کہ بیان می کنند
 ایست بیگوند کہ و در برادر حقیقی از منصبہ داران سلطان عبداللہ قطب شاہ استعین میر منظر وزیر بود
 کہ شہباز روز حاضر نزد میر منظر بیاندہ اتفاقا بادشاہ برای سیر و شکار بر سر جوئیہ موسی فرود آمد
 و تمامی لشکر نیز جوئیہ با رہب دریا کہ موسم گرما بود دادہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز جوئیہ
 خود بودند و مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمہ های جزو از ریگ بر آوردہ آب از آن میگرفتند
 و آن چشمہ ما کیہ بہ و در عزم و زیادہ عیش بود و روزی ہر دو برادر مہرہای وزیر کہ حاضر در بار
 بادشاہ گردیدند آن روز میر منظر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تاخیر بخواست شدہ بدید
 با یاب ماند برادر خود بار اور کلان خود گفت کہ مرا بسیار سنگے عاجز نمودہ است کہ جان قرار نمیگیرد
 اگر حکم فرمایند بنمیر رفتہ چیز خوردہ حاضر بشوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شہانیت
 حال امن خود در آنجا میرسم پس برادر خود از دربار برخواستہ بنمیر خود آمدہ ہمین کہ رخت دربار سے
 از بدن خود بر آورد و بچہ مار از دہنش بر فرش افتاد منصبہ دار مذکور اور بہت خود از چوب گشت
 بجز مردن آن بچہ مار آتش سوزان و پیکر شش مشتعل شدہ بنمیر رخت گردید و فریاد بر آورد کہ ختم
 سوختم ما اینکہ برای تنگیں حرارت خود را در چشمہ آب خرد آب اندخت و از نظر مردم غائب گشت

چون اینجمنه بسبع برادر کلاش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و بمیزنظمه وزیر حقیقت حال
 عرض نمود او جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تدارک آن میتواند شد چون اینمقدم
 از عالم بی اختیار است ناچارم از دست ما بگذرد برآید اما شمارا لازم بجناب سیر مومن صاحب رجوع باید
 آورد زیرا هنگام آنحضرت بعبادت الهی مشغول بود پس عریضه بجناب آنحضرت نوشته داده
 بکنان آنحضرت که الحال دولتخانه قدیم برهمون زمین جلوه احوال یافته و سیر کوچک و سیر بزرگ
 موصوف است و الحال دروازه دوی و دیوانخانه مرشدزاده آفاق البرجها و دراز محلات
 آنجناب باقیست نسبتا و سیر صاحب موصوف سه قطعه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته
 شده بنصب در مذکور عنایت کرده فرمود که یک قطعه را در آن چشمه بیندازند برادرش خواهد برآمد
 و اگر در پیشرو در سه چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر اندازند البته خواهد برآمد اگر بر اینهمه آثار
 برآمدش بالکل نظر نهد آید خوب تعویق نماید کرده بدین ترتیب منحصر نموده قطعه سوم اندازند پس برادر کلان
 بر چشمه آمد و یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد هیچ از اثر برادر نظرش نماند بعد چنانچه
 ساعت چهار دیگر انداخت از آنهم هیچ فایده مترتب نشد بعد تا نیر بسیار دیگر آن قطعه سوم را نیز
 در انداخت میگردانند سخن آن در عین تقلیل برادرش چشمه پدید آمد دست بست بر آورده
 بالای سرش در خوا بانیدند و لحاف بر و انداختند بعد یکپاس که پوشش خود در آمد طلب طعام
 نمود که از عزم بسیار گرسنه بودین فراغت از خورشش همین احوالش پرسیدند او بیان کرد که
 آن سچو مار بشیره زاده باوشاه جنات بود که بدین قالب در دامن من آمده گشته شد بجز و مردنش
 آتش و در رایای من در افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار چشمه آب خود را انداختم
 که در جوان قوی بکل شکل هر دو بازوی مرا گرفته و صحرا ای لقا و در کشته و بر دندین قطع گشت
 بسیار دروازه شهری به بزرگی تمام پدید گشت پس اندرون شهر بردند و دیدم که بازارها

کمال آرایش و پیرایش و رسته با بهت صفائی و عمارت بلند و بالاخانهای بسیار بزرگت تمام که
 چشمان بنیبه و محو حیرت شود جلوه گراند و مردم آنجا خوب صورت و بدسببیت نیز همانندین و غربا
 همه مصروف و مشغول بیع و ثمری اند و سوارهای امرای سیر و ندومی آیند همه در الحال چون برودند
 با دوشاه رسیدیم دیدیم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاهبانی هستند و هوشیارانند و اهل
 قلم محمود تحریر و ارتقا و دفترها و اسباب جنگی همه تیار و الفرض مرا اندرون دیوان خاص بنیاست که
 برآمدگاه بادشاه بود و برودند دیدیم که بادشاه بالای تخت مرصع لباس شامانه برآمدت و اکلان
 دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوارین همه دست بسته بر در تقاعهای مقرری خویش بر یک استاده
 است و مثل تخت همیشه بادشاه سر بر پشته پریشان حال استاده میگویی که ای برادر حق سبحانه
 تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است و او خون سپر بگینا همه از سرالضاف بقصاص برده که
 ما رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قائلیم سپید پس حکم بانصاف فرما هرگاه
 نظر بادشاه بر من افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرود این قائل را بر تقام
 مقرری برده سر بر بند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان برده بمقام عذاب نشاندند
 خوبتن که از تیغ ضرب کنند و دفعتاً و چو بارود و هر کاره رویده آره گفتند که این کس را
 کردن تازنده ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشان کشان باز پرودن آنوقت دیدیم که بادشاه
 خاطر داری پیشه خود میکند و میگویی که خون بر این کس چگونه ثابت شود که سپر تو چرا بشکل مودی دراز
 اوست حالا در گز آنچه شد شد اینوقت سفارش این مرد میزبومین صاحب کرده اند در گذروا و
 گریه وزاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه
 ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را بزند و بکشند پس باز مرا کشان کشان بزند ازین کشا کشی ظلم
 میخواست که اگر زودی بکشند آرام باشد تا اینکه همو بخار برده میجوستانند که نشانند شتر سواری

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طوری پیشگاه پادشاه برزند
 آنوقت دیدیم که پادشاه از تخت برآید دست خود بر سر پیشرو خود بگذارد و میگویی که ای
 پیشرو این خیال در گذر میر موسی صاحب نتواند سفارش این مرده میکند خوب نیست و او درین
 تاج و نقولین بر گزرو بر راه نمی آرد و هزار رنگ بی التفاتی ظاهر میکند تا اینکه نبری آمد که از یک
 طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بجز در رسیدن
 این خبر پادشاه وقتاً بسوی مردم که همراه من بودند ما احتضار کرده فرمود که اگر این نابکار پیشرو را
 اینقدر است و حاجت میکنم و نمی فهمد خود بسیر و بیج غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را
 برباد و بپزند و این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود بسوزد خبر و این خبر
 حرکت دیگر بوقوع نماند همینکه حکم پادشاه صادر گشت آن هر دو کس بن بود مرا آورد تا چشمه
 رسانیدند که شناوست بدست گرفته و بسوزند آورد و خوابانیدند آنده حال شما معلوم است
 که چه گذشت آنچه چشم خود دیدیم مفصل بنمایانم که مردم چون اینخبر و حقیقت میزنظر فراد و سلطان عبدالعزیز
 و کافران خالین را رسیده تعجبها و منور و که میر موسی صاحب را اینقدر است قدرت است و این حکایت
 عجیب تا الآن زبان زوفاص و عام بلده میدر آباد که در زمان پیشین بوقوع آمد حال مشهور آفاق
 است و علی بذالقیاس بگر نقلها و حکایاتهای عجیب غریب مردم اعزّه میگویند یقین است که چنین
 باشد زیرا که دلیل بر صدق اعتقادهای مقدساتی چند که در عهد سیر عالم و غیره ظهور آمد و ابتر مردمان
 چشم خود دیده و بگوش خویش سرچاشیده ایم بران صدق ترجمان بر عملیات میر موسی صاحب
 موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجاست

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم ظهور آمد که خود سیر عالم چشم خویش دیدند و نوبت به پایان هم رسیده

خالی از لطف و عجاایبات نیست بلکه حجت کامله بر عملیات ظاهری و باطنی میر مومن صاحب است و آن
 اینکه همیشه سوار علی نامی سپه صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوشش که مردم ذمیقدر و رخت بزر
 مانی محرم همین سپه بزرگ میدادند و او تمام سال میپوشید میر عالم نخر و پیه با هواری بطور خیرات
 میرسانید و آن نخر و پیه عیال و اطفال را هم کفایت نمیکرد و صاحب غیرت بود پیش هیچکس دست
 و راز نمی نمود و کمال احترام از زمین و دشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و میگفت شبی از راه
 دایره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بکمان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دایره ندر کوفت
 اما شخصی بزرگ منش لباس عسکری نهایت شان و شوکت بردگنبد خویش استاده و مفتاً آواز داد
 که همیشه سوار علی نجایا یقین داشته ام که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بلکه اشتهای
 ملاقات فرتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحانه تعالی اشب گویا شب مواعظ غلام کرده است ای قدر جناب
 شما میسر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی
 قدیم نخر و پیه با هواری میدهند و آن میان آتش خفته قح خورده بسیر میبریم فرمود اگر شما را یک
 روپیه بومیه باشد پس است عرض کردم یا حضرت پس بسیار است دیگر لب بشکوه زمانه نخواهم کشود پس
 دست خود و خریطه اخت بدنی در آورده یک روپیه بسکد وقت سلطان محمد قلی قطب شاه باسنی
 سبانی آبادی بلده حیدرآباد آورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را
 در قلندران باصنه و قچ مقفل خود امانت با احتیاط بدارند و در پارچه سرخ یادگار کاغذ سرخ نهادند
 پرشته تبت بدارند که در مخالطه با روپیه دیگر نزد و انشاء الله تعالی بمراه این روپیه دور روپیه دیگر
 بدست شما هر روز خواهند آمد آن دور روپیه با هر روز نخر خویش در آزند و این روپیه را
 بحفاظت بدارند اگر این روپیه که من داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما نخواهد آمد
 خبر و پاشد پس روپیه بدست من پریشان حال داده حضرت فرمودند پس همیشه سوار علی میگفت

کرمین روپیه عنایتی سیر در تن صاحب را به یون شور و پراچ سنج پیچیده در میان لباس منسند و نچه
 متفصل شش روز دیگر تیرین کردیست در زمانه سن روپیه به هم روپیم که دور روپیه دیگر بسکراج الوقت
 موجود است آنرا که نهم نچین آورده و لباس در پوشیدیم و در نه الحال گذراوقات می نمودم این چینی
 که خلقت را به تبدیل لباس و حال نظر آدم متناهی شده اند پس این سن در پانته بسج میر سالم که
 رسانیده تیر صاحب یعنی میر عالم که در الماهم سرکار بود و اطلبید و تمامی حوال در پانته روپیه مذکور را
 بوند داده بست من دادند و گفتند که مبارک باشد احتیاطا به از نذاریات میر شمسوار علی ان روپیه
 در سنه و نچه بود و روپیه روز به سن ایشان هر روزی آمد روزیکه میر شمسوار علی مذکور در حال
 نمود و در سنه و نچه به یکا دیدیم نچ از اثر آن روپیه بود دیگر یک به بست متعلقان نه آمدین عالم
 روپیه ای مای خرابین اوراق گذشت که مشهور آفاق است معذورین عمدت معربگان
 مالی حضور پر نور آدم الله اقبال طرفه اجار و داد که حیرت بخش و انایان روزگار است و غایبی هم
 پیشم خود دید یعنی هست یا رنگ بهادر امیر قدیم سرکار و بیخاندان نازی متقی و طایف خوان
 و نامی این زمانه قلع از قلع طغر کرده و ابراهیم گره روزی در بالا خانه مکان نو در آن قلع
 مذکور است پس در تماشای سزه از سحر انش بود که دفعتا گو سفندی نوجوان بیض رنگ باجل
 زتار و زیور طلایی بسیار کمال خوب صورتی و ناز و کرشمه و رخسار بیرون دیوار قلع مذکور نظر ایشان
 در آمد دیگر شمه و ناز بسوی ایشان چشم شده محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفته سن
 و لباس او شده پایاده بیرون قلع آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته مشغولانه خرابیده
 و در تر کشیده و دفعتا توده گل با زمین گردید و مشار ای بهوش شده در افتاد و مردان بهارش در پانگی
 انداخته بخانه آوردند چون تا عرضد بعیب بهوش مانده هیچ از خود خبر ندانست دیگر سجد و آمد و نیت
 بطعام و آب فراموش نمود و قصد بهو بخامیکر و نوبت آن رسید که از برنگلی هم خبر دانه میشد

برادران و رفیقان اهل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعه هند و مسلمان همه را طلبیده
 جموع پابینا نمودند و پنجگاریان را که زبان هندی نام عالمان را که عال عملهای سفلی است نشان دادند
 پیچ فامده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه هر روز آشتی زاید خیال آنسو زیاده تر سیاحت ناچار
 در پالکی نشاندند بر میان بسته اندرون بلده بخانه آوردند و رجوع بابل دعوات و عملیات ششم
 پیرزاده با وفقا نمودند و عالمان عمل یعنی پنجگاریان را نشانید. هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 بسیار خرج کردند هیچ فامده بزمه شستند آخر الامر بر پایا و اطهار مردمان بالای قبر حضرت میرزومین
 صاحب در پالکی نشانید و بنیت مجموعی بر زمین که متصل گنبد رسید هر چند خواستند که اندرون
 گنبد میرزا صاحب موصوف بزمه و او دیگر نخت پس مردمان بر پشت میسر و نرو او گریه و زاری و مقیاری
 میکرد و دیگر نخت متصل قبر شریف نشانید و وقتا لرزه در تمام بدنش در افتاد و فریادها کرد که من
 میروم مرا از اینجا بر نبرد یک ساعت پیش گشت در آن حالت نزد قبر خواب در بود و بعد چهار
 ساعت بهوش آمده طلب خست نمود و گفت مرا چرا بر بند کردند آب که بالای قبر شریف گردانیده
 بنوشانیدند بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاهی نکرد و همین طوری نزد محمد نعیم الدین خان بهادر جوان
 جسته بود و وقتا بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشته مردم را و شام با دادن گرفت و سنگها بیزد
 هر چند علاج کردند هیچ فامده نظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف برود چند انکه اندرون
 گنبد کشیدند نمی آمد و دیگر نخت تا اینکه بزور آورده متصل فزار نشانیدند و قدری آب از بالای
 قبر گردانیدند بنوش آمد و صحت یافته دیگر پیرامون آنجا نخت الحاصل ذات
 میرموسن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است که هر کس را که سایه این یا شیا پلین
 شده باشد و او حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالاسنه
 قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند همسایه و اسباب میگزید دلیل بر عملیات است و بس

عمر شریف آن حضرت در آذرماه شعبان میشود و هیچ از معاش و بومیه و زمین و غیره بالکل نیست و سرپرست
 و موضع سیدآباد و سجدی بعد از معنی ثبات آنحضرت است درستی اسوات از هر دو طریق که در بلد
 سیدآباد خوب میشود این حسات بذات آنجناب برسد

ذکر تعلق از ان سرکار دولتمدار اصفیه

شیر افغان جنگ خلف دوومی بین دوست خان سالار الملکان امعلی اشش غلام عسکری خان است
 از بدو و آفرینش چون تیر نمیشد ظاهر بوده و ارزش مبروری خود برای دوستی تعلقات
 و انتظام امور آن آنجا مقرر نموده روانه آن سمت ساخت و از بدستی تمام پروانه مورد الطاف
 پدر پیش گریه و بیسی ارجیه چند لعل مهاراجه بهادر خطاب جنگ سر فرزند گشت و فی الحال منبع کمالات
 در علم فایده و زبانذاتی حسبه و ترکی و بندری و غیره کمال دارد و در راه پارس و داورس
 و آبادان کاری فرود کیتاست و به تعلقات که با پیریه از سرکار دولتمدار سر فرزند در آوسیت و سن
 اخلاق و آد و شناسی و سلوک با اجساد و شنایان و رفیقان مشهور و معتمدان مشی و تیر بیگ منشی
 خان مذکور را علیه کارخانه و باعث انتظام امور است در دنی و بیرونی است ممتاز کارخانجات
 و در فهم و فرست و آشنای پستی و غیر خوابی دولت منتخب در انشا پر داری و طلب نویسی و در فارسی
 و مدنی ممتاز است

ذکر محرمات از ان سرکار دولتمدار اصفیه

بعد برومی اوضاع سلطنت بندرستان عمداً لیکیر ثانی و احتمال پدر خود و محرمات ان سرکار دولتمدار
 نورالذخان بهر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیده و از عظیم الدوله بهادر به و در آنجا ملازم شده

بحسن تیز و پهلوانی گانداپور و بینا پور و مورگشت و در وقت تقاضای حساب فعی از طرف
 ارسطو باه نقیض حساب بکاران و یوانی نموده از سطلاب به رحیل لک پر سپه بهادر و صوف را نجات
 دایند و در جلد وی حسن خدمت بهادر و صوف خان مذکور امتحان کار و با خود و خان مذکور چند
 بسزیده بعد انتقال بهادر و صوف خود بم وفات نمود محمد نیر الله خان برادر و بی خان مذکور
 بنحوش گذرانی پر بخا مانده ایام حیات به پایان رسانید اما فرزندان خان مذکور محضت الله خان
 بسن متمیز رسیده بکارهای شایسته در او رنگ آباد و غیره میگذرانید از ده سال وارد سید آباد
 شده چندی با اتفاق عظیم جنگ بهادر بوده هرگاه صیت فرست و دانی شان شهو گشت
 و ریولا به باریابی مهاراجه بهادر فایز شد تمامی کارخانه محمد بودین خان جمع را که تعلقه در لکهار بود
 سرکار است بواسطت خان مذکور انضمام و اجرا میگردد و نهایت خوش مزاج و بکار حسن صورت
 است اگرچه احوال اینها بعد انضمام حالات امر و سرکار در ذرا عذر نامور بلده مفصلاً بزرگاشته
 شد لیکن روزگار او شان صرف تعلقه داری بوده بحیث بطحالات تاریخی اینجا هم نوشتن مناسب
 لهذا بطور گوشواره مختصر ریافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق بهرامی محمد جمال خان لوبانی به عالم نوکری بذات خود مهور بود
 اما از طرف الطاف مهاراجه بهادر و بقوت سعی و کوششش رای استوار خویش به تعلقه داری
 تعلقات سرکار سرافراز شده رو بکار و اردو خوش فکر و آدم بذات
 محنت پند عیش دوست
 است

ذکر مرزا حسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معزمبواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معزمبواره
 شهاب اردبیل را بادشاه ملازم سرکار گشته به بندوبست تعلقات سرکار آرا میگرد که زمینداران
 آنجا کشتن بودند خست حاصل نموده و رام را و دلیکتر شزارت شمار را بزور شمشیر خود دستگیر کرده
 مورد تخمین گردید و بر سر گردنهای که تپه مرمر جنگ صعب نموده مشهور روزگار شد و مدتی بهمین کار و بار
 بسر برده و درین اوقات خدای تعالی نعمت و محبت را به او جاگر چند رای بهادر فارغ البسال
 بسزیه و اما حسین نوازخان بهادر خلیف مرزا موصوف و ز صاهرت خاندان شیخ نظام دکنی
 عالمگیری النجاشی بقدر بخان بهادر قلعه را بالکنده که فقط یک صبیح در قلعه بالکنده جایگزین
 این خاندان باقی بود بازه و اج خویش در آورده و زمره صاحبان منصبهای مناسب در آمده
 مورد الطاف خدای تعالی حضرت حضور پر نور گردید و درین اوقات به دست قلعه و جایگزین خاندان بزرگان این
 خاندان به پنجمه رفات بهادر حضرت و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب سیدل دلمورات
 تعلقاتی بهوشیا خبر و ارشاد شایسته دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود و وار و بهر خدمت
 شایسته فرزند شایسته تر است سواهی ایشان تعلقات این بند و ان و مسلمانان پیشا را اندک
 حال ایشان سابق هم گذشته طول کلام است

ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذات در ابتدا زمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار و نامای توست
 بود هرگاه صیت فرست و فرزانگی و آوازه کاروانی و مردانگی نشان را به اسم سلطان نواز الملک
 بهادر سید بکمال تقدیر و طلبه شسته آتی در هم نشینی و صحبت خود بغرض دریافت طبیعت در رویه داشت

بعده بکار سفارت و بار جهاندار از طرف خود مقرر نموده روانه بلده حیدرآباد و بهمرات ای چند سوار سپاه و
 و یک هرکاره و سواری میان روانه نمود چنانچه مرزای مذکور حاضر در بار جهاندار مانده کار موقوفه خود
 بخوبی ادا نمود و در جلده وی آن از پیشگاه سرکار سخطا خانی سرفراز گشت و نیز سعید الدوله بهادر
 وادی الدوله بهادر از بزرگان مشا را لیه موصلت دارند ۱۰۰۰

فصل دوم در آبادی سگیم بازار و ساوهون آنجا و احوال کاروان ذکر شود

سرایان عالم هیون ملازمان سرکار از قسیم اینهاست تقاضایان و روشن چوبی
 باجترین ذکر شطرنج بازان حقیقت برای لوبه بلده حیدرآباد متصل
 سینه علی بیان بهنگام و غلو و سهره و دیوانی و هولی است چینی و غیره در بلده
 حیدرآباد و ساوهون

سگیم بازار آبادی علی در محاذی بلده حیدرآباد جانب شمال حیدرآباد موسی که از بازار عیسای میان الخاطب
 میران یا جنگ مدوی که سمت راست کوتهی انگریزیست جانب شرقی تا به دیوان ملیه و غیره پیوسته
 پستند پوره و کاروان قسیم جانب غرب طولاً و از دریای موسی تا به کوتهی محمود و نوازخان و کوتهی
 نواحدت استن جی سیاه متصل مکان موسی متنی فخری که طریال ساز و لایستی که اضراب یعنی توپهاست
 لکهار و پید و سرکار و دوات تیار نموده هم جلوی و قلعه شکن قیس پانصد ضرب از آنجا چند ضرب
 قلعه شکن معین چهاره یعنی کرنال و خلوت مبارک متصل در دولت اندرون و استرانه